

## (درک بیل دلیو، از گمنامی، بیست سال پس از تشکیل انجمن)

... به ما قدرت بدهید، تا ما عدالت برقرار کنیم؛ به ما اعتبار بدهید تا الگویی برجسته تحویل دهیم؛ به ما پول بدهید تا راحت و شاد زندگی کنیم. مردم سرتاسر جهان عمیقا به این چیزها معتقدند و بر همین اساس رفتار می‌کنند، به نظر می‌رسد، جامعه با این آرمان‌های هولناک، لنگ لنگان در جاده‌ای بن بست پیش می‌رود. تابلوی ایست کاملا واضح است. بر آن نوشته شده "فاجعه".

این موضع چه ربطی به گمنامی و انجمن الکلی‌های گمنام دارد؟

ما اعضای انجمن باید بدانیم که تقریبا تمام ما از این مسیر بن بست عبور کرده‌ایم. بسیاری از ما با نیروی الکلی و خود توجیهی، خیال موهوم خودستایی و ثروت را کاملا تا تابلوی متوقف کننده‌ی فاجعه دنبال کرده‌ایم. حال وارد انجمن شده‌ایم. عقب‌گرد کرده‌ایم، خود را در بزرگراه جدیدی یافته‌ایم که در آن تابلوهای راهنما به ما می‌گویند هرگز به قدرت، شهرت یا ثروت فکر نکن. این تابلوهای جدید به ما می‌گویند، "این راه به سلامتی و هوشیاری می‌رود- هزینه‌ی آنها از خود گذشتگی است."

در کتاب جدید ما، "گام‌ها و سنت‌های دوازده‌گانه" آمده است که "گمنامی بهترین حفاظی است که مجموعه‌ی ما می‌توانست داشته باشد." همچنین بیان می‌کند که "ماهیت معنوی گمنامی از خود گذشتگی است."

بیایید به تجربیات دوازده ساله‌ی انجمن بپردازیم و ببینیم ما چگونه به این اعتقاد که در سنت‌های یازده و دوازده آمده است، رسیدیم.

در ابتدا ما الکلی را فدا کردیم. ما ناچار بودیم آن را فدا کنیم وگرنه مارا از پا در می‌آورد. ولی تا زمانی که چیزهای دیگری را قربانی نمی‌کردیم، قادر نبودیم از شر الکلی خلاص شویم. باید شهرت‌پرستی و تفکرات متظاهرانه را کنار می‌گذاشتیم. باید خود توجیهی، ترحم به خود و خشونت را از پنجره به بیرون پرت می‌کردیم. باید از رقابت دیوانه وار برای کسب اعتبار و حساب‌های بانکی بزرگ دست برمی‌داشتیم. باید شخصا مسئولیت وضعیت تاسف بار خود را بر عهده می‌گرفتیم و از متهم کردن دیگران دست می‌کشیدیم.

آیا این کارها فداکاری بودند؟ بلی، فداکاری هستند. به هر حال برای برخورداری از فروتنی و عزت نفس کامل، ناچار بودیم آنچه را که قبلا در واقع عزیزترین دارایی‌های ما بوده‌اند، آرزوها و غرور نامشروع، کنار می‌گذاشتیم.

ولی این هم هنوز کافی نبود. فداکاری باید از این هم فراتر می‌رفت. باید به دیگران هم سود می‌رساندیم. از این رو وظیفه‌ی سنت دوازدهم را بر عهده گرفتیم؛ انتشار پیام انجمن را آغاز کردیم. ما برای انجام این وظیفه، وقت و انرژی و پول خود را فدا کردیم. ما بدون بخشیدن چیزی که داشتیم، نمی‌توانستیم آن را حفظ کنیم.

آیا ما از اعضای جدید چیزی درخواست می‌کردیم؟ آیا از آنها می‌خواستیم که اختیار زندگی خود را بدست ما بدهند؟ از آنها می‌خواستیم به خاطر کار خوبمان به شهرت برسیم؟ یا از آنها پولی می‌خواستیم؟ نه؛ ما هیچ یک را نخواستیم. ما دریافتیم که اگر یکی از این چیزها را درخواست کنیم، گام دوازدهم بی اثر خواهد شد. بنابراین این خواسته‌های طبیعی، باید قربانی می‌شد؛ در غیر اینصورت اعضای آینده‌ی ما هیچ وقت نمی‌توانستند هوشیاری خود را دوباره بدست آورند. در واقع خودمان هم نمی‌توانستیم.

بنابراین آموختیم که فداکاری باید سود مضاعفی داشته باشد و در غیر اینصورت هیچ نتیجه‌ای نخواهد داشت. ما نوعی از خودگذشتگی را آموختیم که نمی‌توان برای آن قیمتی گذاشت.

زمانی که اولین گروه انجمن شکل گرفت، به زودی چیزهای بیشتری در این مورد یاد گرفتیم. ما دریافتیم که هر یک از ما باید به خاطر گروه، بخشی از خواسته‌های خود را زیر پا بگذاریم، این فداکاری‌ها برای سعادت عمومی ما بود. گروه هم به نوبه‌ی خود تشخیص داد که باید از بسیاری از حقوق خود در جهت حفاظت و سعادت هر یک از اعضاء و مجموعه‌ی انجمن دست بکشد. این فداکاری‌ها باید صورت می‌گرفت و گرنه انجمن نمی‌توانست به حیات خود ادامه دهد.

سنت‌های دوازده‌گانه‌ی انجمن الکلی‌های گمنام، از درون این تجربیات و ادراکات شکل گرفت و ماهیت یافت.

به تدریج ما فهمیدیم که یکپارچگی، کارایی و حتی ادامه‌ی حیات انجمن، همواره به تمایل مستمر برای قربانی کردن آرزوها و هوس‌های فردی در جهت امنیت و سعادت همگانی، بستگی دارد. درست همانطور که فداکاری برای هر فرد به منزله‌ی ادامه‌ی حیات می‌باشد، برای گروه‌ها و تمام مجموعه‌ی انجمن هم به معنای یکپارچگی و حیات است.

از این منظر سنت‌های دوازده‌گانه‌ی انجمن، فهرستی از فداکاری‌هایی است که تجربیات بیست ساله به ما آموخته است. باید به صورت فردی و گروهی برای حفظ حیات و سلامت انجمن، انجام دهیم.

در این سنت‌های دوازده‌گانه، ما تقریباً روی خود را از تمام گرایشات بیرونی، برگردانده‌ایم.

ما از حکومت فردی، حرفه‌ای‌گرایی و این حق که اعضای ما چه شرایطی داشته باشند اجتناب کرده‌ایم. ما خیرخواهی، اصلاحات و پدرگرایی را رها کرده‌ایم. ما از صدقه اجتناب می‌کنیم و هزینه‌های خود را، خودمان پرداخت می‌کنیم. عملاً با همه همکاری می‌کنیم ولی از پیوند خود با اجتماعات دیگر خودداری می‌کنیم. از درگیری‌های عمومی دوری می‌کنیم و در میان خودمان بر سر مسائلی - مانند دین، سیاست و اصلاحات که در جامعه تفرقه ایجاد می‌کند، مشاجره نمی‌کنیم. ما فقط و فقط یک هدف داریم: پیام انجمن را به الکلی‌های بیماری برسانیم که خواهان آن هستند.

ما هیچگاه این دیدگاه‌ها را کنار نخواهیم گذاشت. چرا که ما به دنبال فضائل یا دانش ویژه‌ای هستیم؛ ما این کارها را به این خاطر انجام می‌دهیم که تجربیات سخت به ما آموخته است - اگر قرار است انجمن در این جهان آشفته به حیات خود ادامه دهد - باید این کارها را انجام دهیم. ما از حقوق خود دست می‌کشیم و فداکاری می‌کنیم، زیرا وظیفه‌ی ماست - و حتی بالاتر از آن زیرا خواسته‌ی ماست. نیروی انجمن برتر، نیروی هر یک از ماست؛ انجمن باید به حیات خود ادامه دهد و در غیر این صورت، تعداد بی‌شماری که از جنس ما هستند، مطمئناً از دست خواهند رفت. ما این را می‌دانیم.

حال گمنامی در کجای این تصویر جای می‌گیرد؟ به هر حال گمنامی به چه معناست؟ چرا ما تصور می‌کنیم گمنامی تنها محافظی است که انجمن می‌توانست داشته باشد؟ چرا گمنامی بزرگترین نماد ایثار فردی، کلید معنوی تمام سنت‌ها و کلید شیوه‌ی کلی زندگی ماست؟

من کاملاً امیدوارم که این بخش از تاریخچه‌ی انجمن که به دنبال می‌آید، پاسخ پرسش‌های ما را آشکار سازد. سال‌ها پیش یک بازیکن مشهور بیس بال، از طریق انجمن، هوشیاری خود را دوباره به دست آورد. از آنجا که بازگشت او حیرت‌انگیز بود، او در رسانه‌ها خودستایی فراوانی کرد و انجمن الکلی‌های گمنام، اعتبار زیادی کسب کرد. میلیون‌ها نفر از هواداران او نام کامل و تصر او را به عنوان یکی از اعضای انجمن مشاهده کردند. این امر منافع زیادی برای ما به همراه داشت؛ الکلی‌های زیادی به انجمن رو آوردند. ما از این اتفاق خوشحال بودیم. من از این حادثه بسیار هیجان‌زده بودم زیرا ایده‌های زیادی به دست من می‌داد.

به زودی من هم راه افتادم و با خوشحالی مصاحبه‌ها و عکس‌های شخصی خود را توزیع می‌کردم. با خوشحالی فهمیدم من هم می‌توانم درست مانند این بازیکن، در تیترو صفحه‌ی اول روزنامه قرار بگیرم. علاوه بر این، او نمی‌توانست روند تبلیغات خود را حفظ کند ولی من می‌توانستم. فقط کافی بود سفر کنم و سخنرانی داشته باشم. باقی کار را خود روزنامه‌ها و گروه‌های محلی به طور خودکار انجام می‌دادند. اخیراً وقتی به مقالات روزنامه‌های

آن روزها نگاه می‌کردم شگفت‌زده می‌شدم. فکر می‌کنم حدود دو یا سه سال من ناقص شماره‌ی یک اصل گمنامی، در انجمن بودم. بنابراین من نمی‌توانم هیچ یک از اعضای انجمن را که تا کنون دوست داشتند در انجمن مورد توجه قرار گیرند، متهم کنم. سالها پیش خود من نمونه‌ای از همین دست بوده‌ام.

آن زمان به نظر می‌رسید کار درست همین است. بنابراین با توجیه آن، به این کار اقدام می‌کردم. چه هیجانی داشتم زمانی که آن مقاله‌های دو ستونی را درباره‌ی "بیل مست" با نام کامل و عکس می‌خواندم، کسی که هزاران الکی را نجات داده بود!

"بعدها این آرامش تحت الشعاع قرار گرفت. افراد شکاک انجمن شایعه کردند که بیل موفقیتی را که دکتر باب هم از آن سهم دارد، از آن خود کرده است." یا باز هم می‌گفتند "تصور کنید که این شهرت بیل را مست کرده است و عقده‌اش را سر ما خالی می‌کند؟"

این گفته‌ها گزنده بود. آنها چطور می‌توانستند با این همه خوبی که می‌کردم، مرا آزار دهند؟ من به منتقدان خود می‌گفتم اینجا آمریکا است و نمی‌دانند من در اینجا حق آزادی بیان دارم؟ و آیا این کشور کشورهای دیگر توسط رهبران مشهور اداره نمی‌شود؟ گمنامی برای اعضای عادی انجمن مناسب است. ولی مؤسسان باید استثنا باشند. مطمئناً عموم مردم حق داشتند بدانند ما دو نفر چه کسانی هستیم.

حاکمان واقعی انجمن ( کسانی که تشنه‌ی مقام بودند، مردانی همانند من) مدت زیادی مشهور نبودند. همچنین آنها استثنا محسوب می‌شدند. آنها می‌گفتند که گمنامی در مقابل عموم، تنها خاص افراد کمرو است: تمام افراد شجاع و جسور مانند خودشان باید در زیر نورافکن‌ها می‌ایستادند و اعتبار کسب می‌کردند. به عقیده‌ی آنها این نوع تهور به سرعت برچسب الکی را از آنها دور می‌کرد. مردم فوراً در می‌یابند که الکی‌های ترک کرده چه شهروندان شایسته‌ای هستند. بنابراین هر روز تعداد بیشتری از اعضاء، گمنامی خود را کنار می‌گذاشتند و همه آن را به سود انجمن می‌دانستند. اگر یک الکی با شهردار عکس می‌گرفت چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا هر دو، شهردار و آن الکی در خور احترام نبودند؟ از این رو به پایان این مسیر بن بست فکر کردیم!

در مرحله‌ی بعدی کنار گذاشتن گمنامی، حتی خوشایندتر به نظر می‌رسید. یکی از دوستان صمیمی من در انجمن داوطلب شد در زمینه‌ی الکل تحصیل کند. یکی از گروه‌های یک دانشگاه بزرگ که به موضوع اعتیاد به الکل علاقه داشت از او خواست تا به میان مردم برود و به آنها بگوید که الکی‌ها افراد بیماری هستند و بسیاری از آنها قادرند از آن رهایی یابند. دوست من نویسنده و سخنران متبحری بود. آیا او می‌توانست به مردم بگوید که عضو انجمن است؟ آری، چرا که نه؟ او می‌توانست با استفاده از نام انجمن الکی‌های گمنام، تبلیغات خوبی برای

تحصیل در زمینه‌ی الکل و برای انجمن داشته باشد. من فکر کردم که این ایده‌ی خوبی است و بنابراین دعای خیرم را بدرقه‌ی راهش کردم.

تا آن زمان او به شخصیتی مشهور و ارزشمند تبدیل شده بود. نتایج این کار با پشتیبانی نام انجمن و توانایی‌های فراوان این خانم، آنی بود. در چشم به هم‌زدنی نام و عکس او به علاوه‌ی شرح کامل طرح آموزشی او و انجمن در تمام روزنامه‌های مطرح آمریکای شمالی دیده می‌شد. اطلاعات عمومی از اعتیاد به الکل افزایش یافت، بدنامی الکی بودن کاهش یافت و اعضای جدیدی جذب انجمن شدند. مطمئنا همه چیز خوب پیش می‌رفت.

ولی یک مشکل وجود داشت. تنها به خاطر این منافع کوتاه مدت ما باید تعهدات بزرگ و خطرناکی برای آینده برعهده می‌گرفتیم.

بزودی یکی از اعضای انجمن، برای مقابله، اقدام به انتشار مجله‌ای ویژه‌ی نهضت ممنوعیت کرد. او معتقد بود انجمن الکی‌های گمنام باید کمک کند الکل به کلی ممنوع شود. او نام خود را به عنوان یکی از اعضای انجمن فاش کرد و آزادانه از نام انجمن برای مبارزه با مضرات ویسکی و کسائی که آن را تولید می‌کردند و آنهایی که آن را می‌نوشیدند، استفاده می‌کرد. او هم اعلام کرد که یک مربی است و آموزش‌های او حقیقی است. با توجه به قرار دادن انجمن در معرض مناقشات عمومی، او تصور می‌کرد این همان جایگاه واقعی ماست. بنابراین برای انجام این کار با اشتیاق فراوان از نام انجمن استفاده می‌کرد. البته او گمنامی خود را برای کمک به نهضت مورد علاقه‌اش کنار گذاشت.

متعاقبا یک شرکت مشروبات الکی به او پیشنهاد کرد تا به عنوان یکی از اعضای انجمن یک کار آموزشی را بر عهده بگیرد. او قرار بود به دیگران آموزش بدهد که نوشیدن افراطی الکل برای همه مضر است و الکی‌ها به هیچ وجه نباید الکل بنوشند. موضوع چه بود؟

نکته این بود که دوست ما در انجمن باید گمنامی خود را کنار می‌گذاشت؛ تمام تبلیغات و مطالب باید نام کامل او را به عنوان عضو انجمن الکی‌های گمنام در بر می‌داشت. انتظار می‌رفت این کار مسلما این تصور حتمی را در میان مردم ایجاد کند که انجمن طرفدار آموزش به شیوه‌ی صنعت الکل است.

اگر چه این دو واقعه هیچ‌گاه زیاد پیش نرفت، ولی به هر حال کاربرد آنها فوق العاده بود. آنها به خوبی به ما نشان دادند که با همکاری با جنبش‌های دیگر و بعد از آن اعلام عضویت در انجمن به همگان، عملا امکان داشت

انجمن را با هر موسسه یا مناقشه‌ای، خوب یا بد، پیوند دهد. هر چه نام انجمن ارزش بیشتری پیدا می‌کند، اغواگری آن بیشتر می‌شود.

دلایل دیگر این امر برای مدت زیادی آشکار نشد. یکی دیگر از اعضا ما را وارد عرصه‌ی تبلیغات کرد. یک شرکت بیمه‌ی عمر او را مامور کرد تا درباره‌ی انجمن الکلی‌های گمنام، در یکی از رادیوهای ملی، دوازده سخنرانی داشته باشد. مطمئناً این برنامه هم برای شرکت بیمه تبلیغ می‌کرد و هم برای انجمن الکلی‌های گمنام و طبیعتاً تبلیغی برای این دوست ما نیز بود و همه‌ی این تبلیغات زیبا به صورت مشترک انجام می‌گرفت.

ما در اداره‌ی مرکزی سخنرانی‌های پیشنهادی را مطالعه کردیم. ۵۰٪ این سخنرانی در مورد انجمن بود و ۵۰٪ درباره‌ی اعتقادات مذهبی و شخصی دوست ما. این کار دیدگاه نادرستی از ما در ذهن مردم متجلی می‌کرد. با این کار تعصبات مذهبی علیه انجمن برانگیخته می‌شد. از این رو ما مخالفت کردیم.

دوست ما نامه‌ی آتشینی نوشت و اعلام کرد که او مصمم است این سخنرانی‌ها را انجام دهد و ما حق نداریم با حق آزادی بیان او مقابله کنیم. هر چند قرار بود برای این کار دستمزد بگیرد ولی نیت او تنها سعادت انجمن بود. واگر ما نمی‌دانستیم چه چیزی به نفع انجمن است، خیلی بد بود! ما و شورای معتمدان انجمن حتماً مورد غضب واقع می‌شدیم.

سخنرانی‌ها پخش گردید.

این مسئله‌ی مشکلی بود. این دوست ما تنها با کنار گذاشتن گمنامی و استفاده از نام انجمن می‌توانست روابط عمومی ما را در دست بگیرد، ما را با مشکلات مذهبی مواجه می‌کرد؛ ما را درگیر تبلیغات می‌کرد و برای همه‌ی این اعمال نیک شرکت بیمه دستمزد خوبی به او می‌داد. آیا این بدان معنا بود که هر یک از اعضای منحرف انجمن می‌تواند مجموعه‌ی ما را در هر جا و هر زمانی و تنها با کنار گذاشتن گمنامی و تصمیم‌گیری در مورد اینکه می‌خواهد چه منافعی برای ما به ارمغان آورد، به خطر بیاندازد؟ با این وضع دریافتیم که در آینده هر یک از اعضای تبلیغاتی انجمن در جستجوی یک حامی مالی خواهد بود و خواهد خواست هر چیزی از چوب شور گرفته تا آلو بفروشد.

باید کاری می‌کردیم. ما به دوستان خود نوشتیم که انجمن هم برای خود حق آزادی بیان دارد. ما آشکارا با او مخالفت نکردیم ولی می‌توانستیم و اعلام کردیم که اگر این برنامه از رادیو پخش شود، حامی مالی او از سوی اعضای انجمن هزاران اعتراض‌نامه دریافت خواهد کرد، و دوست ما این طرح را رها کرد.

ولی هنوز هم سد گمنامی نشتی داشت. اعضای انجمن ما را وارد سیاست کردند. آنها به کمیته‌های قانون‌گذاری ایالت می‌گفتند - البته به صورت عمومی - انجمن برای بازپروری به چه میزان پول و چه قوانین هدایت‌گری نیاز دارد.

بنابراین برخی از اعضا با نام و تصویر کامل خود، لابیست شدند. تعداد دیگری از اعضا به همراه پلیس، در دادگاه-ها حضور پیدا می‌کردند و به آنها توصیه می‌کردند کدامیک از الکلی‌ها باید به انجمن برود و کدامیک به زندان.

بعد از این، نوبت به پیچیدگی‌های پولی مربوط به کنار گذاشتن گمنامی رسید. تا این زمان بیشتر اعضا احساس می‌کردند ما باید درخواست پول از عموم برای اهداف انجمن را متوقف کنیم. ولی اقدامات آموزشی دوست من که مورد حمایت دانشگاه بود، تا این زمان به سرعت رشد کرده بود. او کاملاً به مبالغ زیادی پول نیاز داشت. بنابراین از مردم درخواست پول می‌کرد و برای رسیدن به این هدف، محرک‌هایی داشت. از آنجایی که او یکی از اعضای انجمن بود و آن را همیشه بازگو می‌کرد، بسیاری از اعانه‌دهنده‌ها گیج شده بودند. آنها تصور می‌کردند انجمن در زمینه‌ی آموزش فعالیت دارد یا در غیر این صورت تصور می‌کردند انجمن دارد برای خودش پول جمع می‌کند. در حالی که در واقع انجمن نه یک مؤسسه‌ی آموزشی بود و نه به این پول‌ها نیاز داشت.

از آنجا که در این زمان از نام انجمن برای درخواست پول استفاده می‌شد، ما تلاش می‌کردیم به مردم بگوییم که انجمن به پول دیگران نیاز ندارد. دوست من که یکی از اعضای فوق‌العاده‌ی انجمن بود، با دیدن این اتفاق تلاش کرد، گمنامی خود را از سر گیرد. از آنجا که تبلیغات زیادی در مورد او صورت گرفته بود، این کار بسیار مشکل بود. سال‌ها طول کشید تا گمنامی خود را باز یافت. او در این زمینه فداکاری کرد و من در اینجا می‌خواهم از طرف همه عمیقاً از او تشکر کنم.

این عادت باعث شد اعضای انجمن برای تمام اهداف از عموم پول درخواست کنند - برای آسایشگاه‌های ترک الکلی، اقدامات مربوط به گام دوازدهم، خوابگاه‌های انجمن، باشگاه‌ها و از این قبیل - و این کار را عمدتاً از طریق کنار گذاشتن گمنامی انجام می‌دادند.

بعدها وقتی فهمیدیم که پای انجمن به سیاست‌های تعصبی باز شده است و همه‌ی آن هم تنها به خاطر منافع فردی است، شوکه شدیم. یکی از اعضا که نامزد اداره‌ی کل بود، تبلیغات سیاسی خود را با این واقعیت آشکار ساخت که او عضو انجمن است و در نتیجه مانند یک قاضی هوشیار است!

او تصور می‌کرد چون انجمن در ایالتش مشهور است او را برای موفقیت در انتخابات کمک خواهد کرد.

شاید بهترین داستان در این زمینه داستان چگونگی به کارگیری نام انجمن برای حمایت از یک پرونده‌ی توهین‌آمیز باشد. یکی از اعضای انجمن که نام و دستاوردهای او در سه قاره شناخته شده است، نامه‌ای دریافت کرد که به تصور خودش اعتبار حرفه‌ای او را از بین برد. او احساس کرد باید کاری در این باره انجام دهد و از این رو از دوست و کیلش که او هم عضو انجمن بود کمک خواست. آنها تصور می‌کردند، که اگر این حقایق رو شود عموم مردم و اعضای انجمن به حق ناراحت خواهند شد. روزنامه‌های زیادی فوراً در عنوان صفحه‌ی اول خود آوردند، که انجمن الکلی‌های گمنام از یکی از اعضای زن خود – البته با ذکر نام کامل – برای برنده شدن در یک پرونده‌ی توهین‌آمیز حمایت کرده است. اندکی پس از این، یکی از گزارشگران رادیویی مشهور، به مخاطبان خود گفت، تخمین زده می‌شود همین امر برای دوازده میلیون نفر اتفاق افتاده است. این امر بار دیگر ثابت کرد که می‌توان از نام انجمن، صرفاً برای اهداف شخصی استفاده کرد... و این بار در سطح ملی.

پرونده‌های قدیمی اداره‌ی مرکزی انجمن سابقه‌ی بسیاری از این کنارگذاشتن‌های گمنامی را ثبت کرده‌اند. بسیاری از آنها دربردارنده‌ی همین نکات هستند.

این سوابق به ما نشان می‌دهد که ما الکلی‌ها بزرگترین توجیه‌گرها در جهان هستیم؛ اینکه با سلاح بهانه، کارهای بزرگی برای انجمن انجام می‌دهیم، با کنار گذاشتن گمنامی، از سرگیری مشغله‌های قدیمی و فاجعه‌بار قدرت و مقام و افتخار عمومی و پول – همان امیال عمیقی که به هنگام ناامیدی باعث می‌شد به الکل رو بیاوریم، همان نیروهایی که امروزه در حال از بین بردن پیوندهای بین انسان‌هاست. علاوه بر این سوابق برای ما روشن ساخت کسانی که گمنامی را با احساسات کنار می‌گذارند، تمام مجموعه‌ی ما را با خودشان به تباهی خواهد کشاند.

بنابراین ما یقین داریم که اگر این چنین امیالی بخواهد باز هم بر انجمن حکم فرما باشد، ما هم همانند جوامع دیگری که در طول تاریخ بشریت نابود شده‌اند، از بین خواهیم رفت. چند لحظه در نظر بگیرید که الکلی‌هایی در انجمن درمان شده‌اند که خیلی بهتر و شایسته‌تر از افراد عادی هستند؛ یا اینکه چون در این بیست سال هیچ اتفاقی در انجمن نیافتاده است؛ ازین پس هم اتفاق خاصی نخواهد افتاد.

در واقع امید ما به این حقیقت است که تجربه‌ی جمعی ما به عنوان الکلی و اعضای انجمن حداقل به ما آموخته است که قدرت عظیم این تمایلات، خود ما را نابود می‌سازد. این درس‌هایی که با زحمت فرا گرفته شده است همه‌ی ما را برای هر نوع فداکاری که برای حفظ انجمن محبوبمان ضروری است، مهیا نموده است.



به همین خاطر است که ما گمنامی در سطح عموم را، محافظ اصلی خود و پاسبان تمام سنت‌ها و بزرگترین نماد از خود گذشتگی می‌دانیم که تا کنون می‌شناسیم.

البته هیچ یک از اعضای انجمن نیاز ندارند برای خانواده، دوستان یا همسایگان ناشناخته باشند. اطلاع داشتن این افراد معمولا کاری درست و شایسته است. همچنین زمانی که ما در جلسات گروهی یا نیمه عمومی سخنرانی می‌کنیم، خطر خاصی ما را تهدید نمی‌کند، به شرطی که خبرنگاران رسانه‌ها تنها از نام کوچک افراد استفاده کنند.

اما در حضور عموم رسانه‌ها، رادیو، فیلم‌ها، تلویزیون و از این قبیل فاش کردن نام کامل و عکس خطرناک می‌باشد. این همان دریچه‌ی نجات اصلی برای رهایی از امیال مخرب و هولناکی است که همیشه در وجود همه‌ی ما نهفته است. در اینجا است که سرپوش این امیال باید همواره دست نخورده باقی بماند.

حال ما کاملا می‌دانیم همانطور که هوشیاری ۱۰۰٪ برای ادامه‌ی حیات هر یک از اعضا حیاتی است، گمنامی ۱۰۰٪ در جمع عموم هم برای ادامه‌ی حیات انجمن حیاتی است.

من با جدیت تمام این حرف‌ها را می‌زنم؛ اینها را می‌گویم زیرا حقیقتا می‌دانم وسوسه‌ی پول و شهرت چیست. اینها را می‌گویم زیرا زمانی خود من هم گمنامی را کنار گذاشتم. خدا را شکر می‌کنم که سالها پیش تجربه و ترغیب دوستان فرزانه‌ام مرا از این راه خطرناکی که ممکن بود تمام انجمن را به سمت آن هدایت کنم، دور ساخت. بنابراین آموختم که منافع گذرا و به ظاهر خوب اغلب دشمن حتمی منافع پایدار هستند. زمانی که بحث حیات انجمن در میان است، بهترین منافع زودگذر هم فاقد هر گونه ارزشی می‌باشند.

ما برای حفظ گمنامی ۱۰۰٪ یک دلیل قوی دیگر نیز داریم، چیزی که اغلب مورد غفلت واقع می‌شود. کنار گذاشتن مکرر گمنامی برای منافع شخصی، در عوض حفظ ما از تبلیغات بیشتر، می‌تواند به روابط عالی کنونی ما با رسانه‌ها و عموم زیان جدی وارد کند. ممکن است نهایتا با کم اعتمادی رسانه‌ها و عموم مردم مواجه شویم.

سال‌ها بوده است که کانال‌های خبری در سرتاسر جهان، انجمن را با جریان دائمی تبلیغات مهیج خود مورد عنایت قرار داده‌اند و این تبلیغات با ارزش، با اخبار منتشر شده هیچ تناسبی نداشته است. سردبیران مطبوعات به ما می‌گویند چرا اینگونه است. آنها فضا و زمان بیشتری در اختیار ما قرار می‌دهند؛ چرا که کاملا به انجمن اعتماد دارند. آنها می‌گویند اساس این اعتماد بالا اصرار دائمی ما بر گمنامی شخصی در سطح رسانه هاست. تا

کنون بنگاه‌های خبری و متخصصان روابط عمومی به اجتماعی برخورد نکرده‌اند که شخصا از تبلیغات در مورد رهبران و اعضای خود به طور مطلق خودداری کند. از نظر آنها مطمئنا این پدیده‌ی جدید و عجیب همیشه برای انجمن مثبت بوده است که هیچ کس از آن منحرف نشده و هیچ کس با آن مقابله نکرده است.

آنها می‌گویند این دلیل اصلی حسن نیت عالی آنها نسبت به ماست. به همین دلیل است که در همه وقت پیام انجمن را برای تمام جهان مخابره می‌کنند.

اگر با انحرافات موقتی از اصل گمنامی، نهایتا باعث شویم رسانه‌ها، عموم مردم و اعضای بالقوه‌ی انجمن در آینده در درستی هدف ما شک کنند، مطمئنا ما این دارایی غیر قابل ارزش‌گذاری و به دنبال آن اعضای بالقوه‌ی بی-شمار خود را از دست خواهیم داد.

از مدت‌ها پیش تا کنون، من و دکتر باب برای حفظ سنت گمنامی، هر اقدامی انجام داده‌ایم. درست پیش از مرگ دکتر باب، برخی از دوستان او پیشنهاد کردند، باید به افتخار او و همسرش آنی، بنای یادبود با مقبره‌ای که شایسته‌ی یک موسس است، بنا شود. ولی دکتر باب پس از تشکر، با این کار مخالفت کرد. چندی بعد که در این مورد با من صحبت می‌کرد گفت: "بیل، تو را به خدا، چرا من و تو نباید مثل دیگر مردم دفن شویم؟" تابستان گذشته به گورستان آکرون، جایی که باب و همسرش آنی آرامیده‌اند، رفتم. روی سنگ قبر آنها هیچ چیزی درباره‌ی انجمن الکی‌های گمنام نوشته نشده است. من آنقدر خوشحال شدم که از شادی اشک در چشمانم حلقه زد. آیا این زوج فوق العاده زمانی که با اراده‌ی راسخ از به کار بردن کلمات انجمن الکی‌های گمنام، حتی بر روی سنگ قبر خود هم خودداری کردند، در گمنامی شخصی افراط نکردند؟

از نظر من این طور نیست. به اعتقاد من این نمونه‌ی بزرگ و مسلم خود رهایی، ثابت خواهد کرد از هر گونه شهرت عمومی موثر یا مقبره‌ی فاخری، ارزش دائمی بیشتر برای انجمن دارد.

لازم نیست به آکرول در اوهایو برویم تا مقبره‌ی دکتر باب را ببینیم. یادبود واقعی دکتر باب در سرتاسر ابعاد انجمن خودنمایی می‌کند. بیایید باز هم به کتیبه‌ی واقعی نگاه کنیم... کتیبه‌ای یک کلمه‌ای که اعضای انجمن آن را حک کرده اند. یعنی "از خود گذشتگی".